

# مدرک

سه گانه‌ی دوقلوها، کتاب دوم

انگوتا کرناستوف

ترجمه‌ی

اصغر زبیر



انتشارات فروارید



## یادداشت مترجم



آگوتا کریستوف Agota Krisof، ۳۰ اکتبر ۱۹۳۵ در روستای Czikkvand مجارستان، نزدیک کریستوف، دنیا آمد. پدرش تنها آموزگار روستا بود و مادرش، کشاورز. خواندن را خیلی زود، وقتی چهار سال داشت آموخت و هر چیز که به دستش می‌رسید می‌خواند. شاید در اثر همین خواندن‌ها، به داستان علاقه‌مند شد، «از همان کودکی دوست دارم داستان بگویم. داستان‌هایی که خودم ساختم.»<sup>(۱)</sup> دوره کودکی دوست دارم داستان بگویم. با جنگ جهانی دوم، غیبت پدر که به اجبار در جبهه جنگ بود، و زندگی سختی که او به همراه مادر و دو برادرش می‌گذراند. سال‌های اشغال مجارستان توسط ارتش آلمان و پس از آن، آزادی دشوارش به دست نیروهای روسی و آغاز دیکتاتوری کمونیسم. در این دوران، تنها اعتماد و مونس آگوتا برادرش، یانو، بود. برادری که یک سال از او بزرگ‌تر بود و آنها لحظه‌ای از هم جدا نمی‌شدند، از این‌رو همه‌ی بازی‌ها و شرارت‌های کودکی آگوتا پسرانه بودند. او در چهارده‌سالگی مجبور شد از برادرش جدا شود. آنها به دو مدرسه‌ی شبانه‌روزی در دو شهر مختلف می‌رفتند. آگوتا در این دوره، برای تحمل رنج تنهایی و دوری از خانواده، به نوشتن رو آورد و اولین نوشته‌هایش شعر بودند.

سال ۱۹۵۶، پس از شکست انقلاب ضدکمونیستی و ورود تانک‌های روسی به بوداپست، آگوتا مجبور شد به دلیل فعالیت‌های سیاسی شوهرش، همراه او از مجارستان له‌شده زیر بار دیکتاتوری کمونیسم فرار کند. پس از چند ماه آوارگی در اتریش، آخرسر توانستند به سوئیس پناهنده شوند و زندگی تازه‌ای را در شهر نوشاتل، واقع در بخش فرانسوی‌زبان این کشور آغاز کنند. در بیست‌ویک سالگی، نوزادی چندماهه در بغل و یک لغت‌نامه تنها سلاح‌های کریستوف بودند در مواجهه با تبعید، تنهایی، دنیای تازه‌ای که هینچیز از آن نمی‌دانست و زبان فرانسه که ناگزیر بود آن را یاد بگیرد، زیرا که او مطمئن بود نویسنده خواهد شد: «تنها چیزی که درباره‌اش مطمئن بودم این بود که خواهم نوشت، هر جا که باشد، به هر زبانی که باشد»<sup>(۲)</sup>. او که هرگز به گاه‌گورهای بی‌زبان مجارستانی می‌سرود، هم‌زمان با کار یکنواخت در یک کارخانه ساعت‌سازی به یادگیری زبان فرانسه ادامه داد و بعدها وقتی در بهار ۱۹۵۷ مدت زمان این یادگیری از او سؤال کردند، با طنز گزنده‌ی خاص خود گفت: «حین طولانی نبود. شانزده سال»<sup>(۳)</sup>.

آگوتا کریستوف، از سال ۱۹۷۰ نوشتن به زبان فرانسه را آغاز کرد. اولین آثار او نمایشنامه‌های کوتاهی بودند که توسط دو دهه‌های آماتور شهر نوشاتل به روی صحنه می‌رفتند و بعضی‌هاشان هم سر را در آب اجرا شدند. «این نمایشنامه‌ها، در واقع بخشی از تمرین زبان فرانسه بودند که کارخانه کار می‌کردم، به صحبت‌های همکارهایم گوش می‌دادم و بعد سعی می‌کردم در دیالوگ‌های نمایشنامه‌هایم از آنها استفاده کنم»<sup>(۴)</sup> در نمایشنامه‌های این دوره که بعدها در مجموعه‌ای به نام *زمان خاکستری* (۱۹۹۸) چاپ شدند، ردپای نمایشنامه‌های افسورد را می‌توان دید؛ بازی‌های زبانی، زندگی آدم‌هایی حاشیه‌ای اجتماع و طنز تلخی که ویژگی همه‌ی آثار کریستوف است، «در همه‌ی آثارم طنز وجود دارد، حتی اگر فضای سیاهی داشته باشند»<sup>(۵)</sup>.

در کنار این نمایشنامه‌ها، کریستوف در این دوره داستان‌هایی هم نوشت که بعدها در مجموعه‌ی فرقی نمی‌کند (۲۰۰۵) چاپ شدند. از نظر خود کریستوف این داستان‌ها، بازنویسی شعرهای مجاری او بودند: «تم داستان‌های این مجموعه را قبلاً به صورت شعر به مجاری نوشته بودم. وقتی زبان فرانسه را یاد گرفتم، سعی کردم شعرهایم را به فرانسه ترجمه کنم ولی موفق نشدم. بنابراین به فرانسه شعر بگویم و شاید به همین دلیل شعر گفتن را کنار ندادم. اما شعرهایم را به شکل داستان به زبان فرانسه نوشتم.»<sup>(۶)</sup>

تا سال ۱۹۸۶، آگوتا کریستوف در دنیای ادبیات فردی تقریباً ناشناخته بود، تا آنکه هفت سال انتشارات معتبر Seuil فرانسه اولین رمان او را چاپ کرد. دفتر بزرگ انتشارات سابقه‌ی مخاطبان و منتقدان ادبیات مواجه شد و جایزه‌ی بیتن کتاب اروپایی ADELFI را به خود اختصاص داد. دفتر بزرگ قصه‌ی زندگی نو پربچه‌ی دوقلوست که طی جنگ مجبور می‌شوند شهر بزرگ را ترک کنند. در شهر کوچک، در خانه‌ی مادر بزرگ مادری‌شان ساکن شوند؛ پیرزن سخاوتی که در ازای سرپرستی بچه‌ها، آنها را به دشوارترین کارها وامی‌دارد. بچه‌ها بی‌زنده‌ماندن در شرایط سخت زمان جنگ که کشور به اشغال نیروهای آلمانی درآمده است، و همین‌طور شرایط سخت‌تر دوره‌ی پس از جنگ که نیروهای آرادگ دیکتاتوری تازه‌ای را در کشور حکم‌فرما می‌کنند، دست به تمرین‌های دشواری می‌زنند که همه‌ی احساسات و معصومیت کودکانه را درون آنها می‌کشد. بچه‌ها به موجوداتی سخت‌دل‌تر از مادر بزرگ تبدیل می‌شوند که در عین حال اخلاقی خاص برای خود دارند و هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند به آنها آسیب برساند. آنها همه‌ی رویدادهای زندگی‌شان را در دفتر بزرگ می‌نویسند و از همین رمان اول، نوشتن به تم اصلی آثار کریستوف بدل می‌شود. در انتهای رمان دفتر بزرگ، دوقلوها، که حالا به سن نوجوانی رسیده‌اند، از هم جدا می‌شوند. یکی از آنها، با گذشتن از روی جسد پدرشان که معبری در میدان

مین به وجود آورده، از مرز می‌گذرد و به کشور دیگر می‌رود، و دیگری، در خانه‌ی مادر بزرگ می‌ماند.

این رمان جلد اول از سه‌گانه‌ی *دوقلوها* بود که با رمان‌های مدرک (۱۹۸۸) و *دروغ سوم* (۱۹۹۱، برنده‌ی جایزه‌ی لیور انتر) کامل شد و آگوتا کریستوف را به یکی از معروف‌ترین نویسنده‌های فرانکفون دنیا بدل کرد. این سه‌گانه خیلی زود به بیش از ۳۳ زبان ترجمه شد و علاقه‌مندان زیادی در سراسر جهان یافت. خواننده‌های بی‌شمار آثار او «هم‌زمان مجذوب و مبهوت نثری شدیداً مینی‌مالیست می‌شوند که سرسختانه همه‌ی تصنع‌ها را رد می‌آند تا بسونت و سیاهی زندگی را آن‌گونه که آگوتا کریستوف حس‌اش می‌کند، نزدیک‌ترین حالت ممکن [به مخاطب] ارائه دهد.»<sup>(۷)</sup>

پس از سه‌گانه، *موفقاً دوقلوها*، کریستوف رمان *دیروز* (۱۹۹۵) را منتشر کرد. شخصیت اصلی این رمان مادی است که هر روز زندگی یکنواخت و «احمقانه‌ای» را دنبال می‌کند که در سوار شدن به اتوبوس، کار در کارخانه و برگشتن به خانه خلاصه می‌شود. در بین این روزمره‌گی‌ها، لحظه‌های کوتاهی هستند که او تماماً در رؤیا می‌گذرانند؛ رومیای تبدیل شدن به نویسنده‌ای بزرگ. دغدغه‌ی نوشتن همیشه در آثار آگوتا کریستوف حضور دارد (تقریباً همه‌ی شخصیت‌های اصلی آثار او می‌نویسند و انگار اگر نویسند می‌میرند) و همین‌طور در زندگی او («خارج از نوشتار، من زندگی نمی‌کنم»). او در کتاب اتوبیوگرافی خود به نام *بی‌سواد* (۲۰۰۶) بارها از این دغدغه حرف می‌زند که بر کل زندگی او سایه انداخته بود و در اواخر عمرش به نوعی وسواس تبدیل شد که بیشتر مانع از نوشتن می‌شد و «او را تسلیم نیهیلیسمی ناگزیر می‌کرد که آرامش‌اش را از بین می‌برد»<sup>(۸)</sup>.

آخرین آثاری که آگوتا کریستوف چاپ کرد، کتابی حاوی یک نمایشنامه‌ی کوتاه و یک داستان به نام *کجایی ماتیس* (۲۰۰۵) و مجموعه‌ی نمایشنامه‌ی *هیولا* (۲۰۰۷) بودند. او برای مجموعه‌ی آثارش جایزه‌ی معتبر شیلر کشور

سوئیس را دریافت کرد و پس از تحمل یک دوره‌ی چندساله‌ی بیماری و عزلت، ۱۷ ژوئیه‌ی ۲۰۱۱ در شهر نوشاتل درگذشت.

اصغر نوری،

۶ آبان ۹۱

نوشت:

۱. بی‌وادی، آگوتا کریستوف، زوئه، ۲۰۰۴، ص. ۱۷.
۲. نوشتن سیری سبیر به خودکشی است، گفت‌وگوی فیلیپ ساواری با کریستوف، لومارتیکول دزآنز، ۹۹، ص. ۲۱.
۳. همان، ص. ۱۵.
۴. از گفت‌وگوی اصغر نوری با آگوتا کریستوف، ضمیمه‌ی کتاب دفتر بزرگ، مروارید، ۱۳۹۰، ص. ۱۹۱.
۵. همان، ص. ۱۹۲.
۶. همان، ص. ۱۸۹.
۷. ماری ترز لاتیون، در پس‌گفتار کتاب کجایی متاخران!، آگوتا کریستوف، مینی زوئه، ۲۰۰۵، ص. ۴۲.
۸. همان، ص. ۴۳.